

دیوان عدالت بنیان [۱۶۷ ب] شرف صدور و عز و رودمی یابد سرمایه افتخار و مباحات ارباب مناصب و استقلال و اصحاب مجد و اجلال است و نشانی که در باب مهم این حقیر عز و رود یافته منشیان عطار د نشان به انشاء غریب و عبارت دلپذیر^۱ هر قوم قلم فیروزی رقم گردانیده اند. لاجرم لازم دید که صورت آن درین اوراق مثبت گردد، و هو هذا.

صورت نشان

چون همگی رأی شرع آرا و جملگی نیت کثیر الاعتلا مصروف و معطوف بر آنست که تمامی مجال وقفی سر کارات موقوفات در کمال انتساق و انتظام بوده مداخل هر محل حسب الواقع به حیطة حفظ و ضبط در آمده مدارس و معابد و بقاع الخیرات رواج تمام و رونق مالا- کلام پذیرد و حاصل وقفی آنها موافق شرع شریف و شرط واقفین به مصارف مقرره مصروف گردد تا ثواب آن به روزگار فرخنده آثار اولیاء بی زوال مصون از اختلال همایون اعلی خلد الله ملکه و سلطانه ابد اعاید و لاحق گردد و تمشیت این مطلب عظمی و حصول این مهم اسنی در هر قطری از اقطار و هر مصری از امصار موقوفست به نصب و تعیین جمعی که با کمال امانت [۱۶۸ الف] و دیانت و کم طمع و نهایت راستی و درستی و نیک نفسی و کاردانی بین الامثال و الاقران به راست قلمی معروف و به رشد و وقوف موصوف بوده قامت قابلیت خود را به طراز لازم الاعزاز « ان تؤدوا الامانات الی اهلها » مطرز گردانیده باشد ، مصداق این مقال صورت احوال خیر مآل نجابت و رفعت و معالی پناه کمالات و امانت و دیانت دستگاہ زایر بیت الله الحرام نتیجة الاهالی نظاما للرفعة و المعالی میرزا محمد مفید است . لهذا از ابتداء قسوی ئیل استیفاء کل موقوفات دارالعبادة یزد به نحوی که

- به سیادت و نجابت پناه میر محمد رفیع مرجوع بوده به مشارالیه مفوض و مرجوع و مواجب و رسوم موافق معمول و استمرار سنوات به دستوری که در وجهه ستوفیان سابق مقرر بوده در وجه نجابت و رفعت و معالی -
- پناه مومی الیه مقرر شد که چنانچه از رشد و کاردانی او سزد به واجبی به امر مزبور و لوازم آن قیام و اقدام نموده و دقیقه‌ای از دقایق مهم مسفور
- ۵ فوت و فرو گذاشت ننماید . سادات عظام و ارباب و اهالی ذوی الاحترام و جمهور [۱۶۸ ب] سکنه و عموم متوطنین دارالعباده مزبور حسب -
- المسطور مقرر نجابت و رفعت و معالی پناه مشارالیه را مستوفی من -
- حیث الاستقلال و الانفراد کل موقوفات متفرقه آنجا دانسته دست
- تصدی و تکفل او را در امر مزبور قوی و مطلق شناسند و مهم مزبور
- ۱۰ را بلا مشارکت^۱ و مساهمت احدی متعلق و مخصوص به او دانند.
- متصدیان و متولیان و صاحب جمعان و تحویلداران و مستأجران و سایر عمله و فعله کل موقوفات متفرقه دارالعباده مزبوره سال به سال تمامی محصولات و مستغلات^۲ هر سر کار را به قلم نجابت و رفعت و
- ۱۵ معالی پناه مستوفی مومی الیه دهند و قرار اجارات و رفع و بخش محصولات و بازدید محال وقفی را بدون حضور و شعور او ننموده رعایا و زارعین و مستأجرین که از دیوان الصداره منصوب و غیر مستأجرین که از دیوان الصداره منصوب بوده باشند تمامی اسانید و محاسبه جزو و کل خود را به مستوفی مشارالیه رسانند که از آن قرار ابواب جمع هر سر کار نماید . و اگر محلی از محال را مشارالیه نظر توفیر و
- ۲۰ تفاوت داشته باشد بنا بر صرفه و غبطه سر کار وقف موافق معمول عمل نمایند و بدون برات به خط و مهر نجابت و معالی [۱۶۹ الف] پناه مومی الیه دینار و یک من بار به احدی ندهند و متصدیان و مباشران به تعلیق چه دادوستد ننمایند و اخراجات زراعت و تعمیر عمارات و تنقیه قنوات

و غیره اخراجات ضروری را در حضور او نموده چیزی از او پوشیده و پنهان ندارند و مواجب و رسوم را موافق معمول و استمرار سنوات مخصوص مشارالیه دانسته سال به سال واصل سازند. ارباب وظایف و متصدیان وظایف و رسوم خود را موافق معمول و استمرار سنوات سابقه به موجب بروات به خط و مهر مستوفی باز یافت نمایند و جمیع محاسبه و سیاهه و سررشته جزو و کل را تمامی به قلم اودهند که سررشته منقحه مفصله مشخصه بر جمع و خرج سر کار متفرقه نگاه داشته به دیوان -
 الصدارة العلیة العالیة فرستد که بعد از ملاحظه و رقم کتاب مستوفی موقوفات ممالک محروسه در دفتر عمل و محاسبه مفروغ سازد و عمله و فعله و خدمه در جمیع ابواب اطاعت و انقیاد رفعت و معالی پناه مشارالیه به تقدیم رسانیده از سخن و صلاح و صواب دید او بیرون نروند.
 طریق و سبیل نجابت و رفعت و معالی پناه مستوفی مشارالیه آنکه سالک مسلکی باشد که عند الخالق و الخلاق مستحسن و مشکور بوده و در هر باب دعای خیر [۱۶۹ ب] جهت ذات مقدس بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس ارفع همایون اعلی خلد الله ملکه و سلطانه حاصل گردد و با رعایا و زارعین و ارباب وظایف و کافه برایا که ودایع بدایع حضرت آفریدگار جل شأنه و عم نواله اند سلوک مسلوک داشته نوعی نماید که تمامی وظایف و مستمریات موافق استمرار سنوات سابقه واصل هر یک از جماعت مزبوره شده چیزی منکسر نگردد . و چنان کند که العیاذ بالله از اقویا و ارباب دنیا نسبت به فقرا و ضعفا ستم و زیادتى واقع نشود. و درین ابواب اهتمام تمام لازم دانسته هر ساله به احکام و امثله مجدد موقوف و معطل ندارند و در عهده شناسند .
 تحریراً فی ذیقعدة الحرام سنه سبع و سبعین و الف هجرى .

جولان کردن جواد خامه در فضای تحریر احوال حقیر

بر رأی عقده گشای مالکان ازمنه دولت و اعتبار روشن و مبرهن خواهد بود که عادت روزگار غدار اینست که مسرت عزوجاه را به خس و خاشاک مذلت عزل و نکبت مکدر گرداند، چرا که راحت روزروشن بی محنت شب تاریست [۱۷۰ الف]

و هوای صافی نمایش بی غبار ضرر و آزار نه ، شعر:

با شادی زمانه غم بی شمار هست

در جام روزگار می خوشگوار نیست

يك تن به زیر گلشن نیلوفری که دید

کز خون دیده عارض اولاله زار نیست

۱۰ این پیره زال دهر که دنیاش خوانند خود را در لباس نوعروسان جوان بر جهانیان عرضه می دهد و به زینت ناپایدار و زیور نااعتبار دل بی خردان مغرور را را در دام محبت خود می افکند ، بیت:

بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر

بی عقل مردمان که به او مبتلی شدند

۱۵ هر که او را در عقد ازدواج کشید دست مرادش به آغوش آرزو نرسید و هر که به حباله وصالش در آورد به کام دل شبی ازو بر نخورد، بیت:

جمیله ایست عروس جهان ولی خوش باش

که این مخدره در عقد کس نمی آید

و مرد خردمند که دیده دلش به کحل الجواهر دانش روشنائی یافته به مزخرفات

۲۰ فانی او التفات ننماید و دل در طلب جاه بی فایده و مال بی حاصل او نبندد و چون نا پایداری دنیا و بی اعتباری متاع او را دانسته روی به جست و جوی دولت باقی آورد ، شعر:

بیخی نشان که دولت باقیست بر دهد

کین باغ عمر گاه بهار است و گه خزان

[۱۷۰ب] و چون این معنی محقق گردید پس باید که مرد دانا از دولت ناپایدار بی بقا غرور به خود راه ندهد و در آن حالت پا از جاده عدل و انصاف بیرون نهد و در فیصل قضایای ارباب حاجات تقصیر و تهاون ننماید و مضمون این بیت فراموش نکند که ، شعر:

کار درویش مستمند بر آر

که ترا نیز کارها باشد

و نیز باید که از محنت روزگار و انقلاب ادوار پریشانی و ملال به خود راه ندهد که بزرگان گفته اند که مرد عاقل پیوسته بسته بلا باشد و آدمی غافل در نعمت و راحت روزگار گذراند ، شعر:

عاقل از کلبه احزان نهد بیرون پای

غافل از روی طرب گردچمن می گردد

و شرح اختلال احوال مسود اوراق مصدق این مقالست که چند روزی در ناز و نعمت و اعتبار و استقلال گذرانیده به اندک زمان گرد ادبار بر صفحه رخسارم نشست ، شعر:

عزت آن یافت که بر کنددل از مهر جهان

راحت آن دید کزو دست طمع باز کشید

و مفصل آن چنانست که بعد از ورود به دارالعباده یزد بر مسند تمکن قرار گرفته خزان نکبت و ادبار را به خاطر راه نمی داد و به این قلیل منصب مغرور گشته با کافه بر ایما که و دایع حضرت [۱۷۱الف] آفریدگار جل شانه و عم نواله اند به اشاره چشم و ابرو سلوک مسلوک می داشت و زمانه به مقام امتحان در آمده هر روز در اعتبار و استقلال می کوشید و بنا بر آنکه وزارت و اقبال پناه دستور الوزراء العظام کمالا لله قلبی بیک برادر زاده امیر اعظم عالی شان کلبعلی خان که وزیر دارالعباده یزد و کرکراقی سر کار خاصه شریفه و متصدی خالصه و ناظر کل اوقاف و حاکم مسلمانان و مجوسیان بود و این ضعیف با آن حضرت قرابت سببی داشت حسب الامر

الاعلی نیابت وزارت خود را رجوع به این حقیر نموده زمام اختیار و استقلال به کف کفایت فقیر گذاشت و بدین جهت پرده غفلت در پیش دیده بصیرت من کشیده شد و عقل روشن رأی و خرد خرده دان مرا در حجاب تیره جهالت و نادانی باز داشت تا چنانچه می بایست در فیصل قضایای ارباب حاجات قیام و اقدام ننمود و کما ینبغی از عهده مهم و کارگزاری ایشان بیرون نیامد و معینا شکر نعمت الهی بجای نیاورده

[۱۷۱ب] کفران نعمت می نمود، شعر:

شکر نعمت نعمت افزون کند

کفر نعمت از کفت بیرون کند

و زمانه ساعت به ساعت و روز به روز در استحکام حجت می کوشید و مناصب بر

مناصب و اعتبار بر اعتبار می افزود و روزگار به زبان راز می فرمود، بیت:

باز به کوچه هوس طفل مذاق مدعی

بی ادبانه می رود سیلی روزگار کو

شاهزادگان عظام و صدور عالی مقام و امرای ذوی الاحترام مهماتی که در آن

ملك داشتند به تکلیف تمام به این حقیر رجوع نمودند و این غافل به مضمون این

مقال که، نظم:

به عیش کوش که تا چشم می زنی بر هم

خزان همی رسد و نوبهار می گذرد

بدل جمع و خاطر خرم، مصراع:

در داد تن به صحبت و بر عیش زد رقم

به عیش و حضور و جشن و سرور روزگار می گذرانید و از حال آشنا و بیگانه

و دوست و مصاحب فرزانه به خاطر نمی آورد، شعر:

بی خردی که شادیش از غم دیگران بود

مهر و وفا مجوی ازو کز همه بر کران بود

يك چندی بر این گذشت و زمانه بسی اوراق سفید و سیاه لیل و نهار در نوشت.

ناگاه روزگار حسد برد و چشم زخم زمانه کارگر افتاد و دست قدرت قضا [۱۷۲ الف]
بساط عیش و طرب را در نوردید و چنان که حکما فرموده اند، بیت:

دنیا به اهل خویش ترحم نمی کند

آتش امان نمی دهد آتش پرست را

و بنا بر مقتضی آن که طغرا نویس ازل نام بقای جاودانی بر نامه زندگانی هیچ
آفریده رقم نفرموده و نقاش صورت موجودات نقش حیات بر صفحات حال ممکنات
جز به علم «کل شیء هالک الا وجهه» ثبت ننموده و خیاط کارخانه قدم جامه وجود
هیچ موجودی بی طراز حدوث عدم ندوخته و فراش سراج قدرت شمع ظرافتی بی
تندباد آفتی نیفر وخته، شعر:

تافلک معمار این معموره شد، بی خار غم

یک گل شادی به باغ زندگانی کس نیافت

وزیر عدالت شعار در روز جمعه نهم شهر ذی حجة الحرام سنه تسع و سبعین
و الف هجری که یوم العرفه بود از لباس حیات عاری گردید. از این واقعه صحبت
من بر هم خورد و نهال عیش و اعتبارم پژمردگی پذیرفت^۱ و حقیقت این معنی
محقق گردید، بیت:

به زیب و زینت و مال و متاع دنیوی دون

مباش غره که با کس وفا نخواهد کرد

چون حقیقت این واقعه [۱۷۲ ب] به عرض خاقان زمان، باسط امن و امان،
آفتاب اوج خلافت و تاجداری، برجیس برج سلطنت و شهر یاری، شعر:

خدییو عرصه کشور ستانی

سلیمان شاه بن عباس ثانی

رسید رعایت حقوق خدمات بندگان ستوده خصال فرموده بازماندگان او
را به نوازشات پادشاهانه سرافراز فرموده حکومت مجوسیان یزد که فی الحقیقه
منصبی است عظیم القدر به محمد خلیل بیک خلف وزیر غفران پناه مفوض فرمود

ونظارت اوقاف آن خطبه به این ضعیف مرجوع گردید و قامت هر يك به خلاع فاخره آرایش یافت و بنا بر آنکه مسند نشینان بارگاہ انشا نشان نظارت که به اسم حقیر عز صدور یافته به عبارت دلپذیرد مر قوم خامه بلاغت نشان گردانیده اند به جهت دباهات درین صحیفه ثبت ساخت .

صورت آن

- چون همگی همت و الا و جملگی نیت کثیر الاعتلا مصروف و معطوف بر آن است که تمامی سر کارات مقدسات و مزارات منورات و بقاع الخیرات در کمال انتساق و انتظام بوده حاصل و مداخل آنها بر وفق [۱۷۳ الف] شریعت غراء نبوی و شروط و اقفین به مصارف و جوب مصروف گردد و تمشیت این مهم اسنی و مطلب اعلی موقوف است به نصب و تعیین جمعی که با وجود رشد و کاردایی و امانت و دیانت و کم طمعی آثار قابلیت و رشاد از وجنات احوال خیر مآل ایشان واضح و لایح باشد و مصداق این مقال صورت احوال نجانب و نظارت و رفعت و معالی پناه عزت و عوالی دستگاه کمالات و امانت و دیانت دثار زایر بیت الله الحرام نظاما للنجابة والنظارة والرفعة والمعالي میرزا محمد مفید است ، ۱۵ بنا بر این از ابتداء شش ماهه تخاقوی نیل نیابت و نظارت موقوفات مشایخ عظام دادائمه واقع در دارالعباده یزد به نحوی که به رحمت و غفران پناه کمالا للرحمة والمغفرة الله قلی بیک مرجوع بوده بعلاوه استیفاء موقوفات دارالعباده مزبوره به نجانب و رفعت و معالی پناه مومی الیه مفوض و مرجوع شد که کماینبغی به امر مزبور ولو ازم آن از نظم و نسق و رواج و رونق و صرفه و غبطه مال وقف و تکثیر زراعات و توفیر [۱۷۳ ب] اجارات و سایر امور متعلقه به امر مزبور قیام و اقدام نموده و دقیقه ای از دقائق فوت و فرو گذاشت ننماید . ۲۰
- سادات عظام کرام و ارباب و اهالی ذوی الاحترام و جمهور سکنه

ومتوطنین دارالعبادۃ مذکور حسب المسطور مقرر و نیابت و نظارت موقوفات
 مشایخ عظام را بلا مشارکت احدی من حیث الاستقلال والانفراد متعلق
 به مشارالیه دانسته اعزازوا کرام اورا لازم شمرند و مومی الیهرا در امور
 مزبوره متمکن و دست تکفل او را در مهم مزبور قوی و مطلق دانند.
 متولیان و متصدیان و سایر مباشرین موقوفات مزبوره و مستأجران و
 مستوفیان سرکار بدون حضور و شعور ناظر مشارالیه یک دینار و یک من
 بار داد و ستد ننموده رفع و بخش محصولات و قرار اجارات را در حضور
 او و گماشته او ننموده بروات و روزنامجات را به مهر ناظر مومی الیه
 رسانند و در رتق و فتق معاملات او را ناظر به استقلال دانند و از سخن و
 و صلاح حسابی او که هر آینه در باب انتظام معاملات بوده باشد گوید
 بیرون نروند، طریق و سبیل نجابت و نظارت و رفعت و معالی پناه مومی الیه
 آن که در جمیع ابواب صرفه و غبطه موقوفات را منظور داشته نوعی
 نماید که [۱۷۴ الف] چیزی از مال وقف در معرض اتلاف و تضييع در
 نیاید. و به علت حق النظاره زیاده توقعی نماید و با همبستگی نوعی سلوک
 نماید که عند الخالق و الخالیق مرضی و مستحسن بوده دعای خیر به جهت
 ذات مقدس بندگان نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف اقدس ارفع همایون
 اعلی حاصل گردد. به عهده حکام شرع و عرف دارالعبادۃ مزبور که درین
 باب امداد و اعانت و تقویت و تمشیت نظارت و رفعت و معالی پناه مومی
 الیه اهتمام تمام لازم شناسند و هر ساله نشان و مثال و خطاب مجدد طلب
 نمایند. تحریراً فی ۱۲ شهر جمادی الاولی من شهر سنه ثمانین بعد الف.



چون چندی بر این گذشت و اوقات شریف از طمع خام به امر منصب استیفا و
 و مهم نظارت و سایر مناصب و مهمات صرف گردید به غیر از خسران دنیا و آخرت

فایده‌ای ندید، شعر :

چون تولیت وقف مرا شد آیین

بودم همه وقت از تردد غمگین

نه فرصت طاعت و نه شد زر پیدا

چون کافر و درویش نه دنیا و نه دین

« خسر الدنيا والاخره ذلك هو الخسران المبین » .

مقارن آن خلف ارجمندی که [۱۷۴ ب] مرا بود و محبت آن گوهر

گرانمایه در خزانه سینه نهفته بودم ناگاه گریبان حیات او به چنگها دم اللذات
افتاده چشم من از دیدن جمال قره العین محروم ماند، بیت :

دریغاکه شاخ گل نو شکفته

فرو ریخت از تند باد خزانی

از آن سبب مرغ دلم خاموش و نهال عیشم پرمرده گشت ، سر به جیب تفکر

فرو برده با خود گفتم کای غافل هر چند به راه طلب پوئیدی به پیرامن سر کوی
مقصود نرسیدی و چندان که به رفعت همت کوشیدی دست تمنی به گردن بهبود

حلقه نکردی، رباعی :

هر چند به پای سعی کوشید دلم

چندانکه زدست غم خروشید دلم

هر گز به سر کوی مرادی نرسید

جامی ز می فرح نوشید دلم

این چه مهمی است که اختیار کرده و چه منصب است که خود را بدان راضی

ساخته و پای در دامن بی غیرتی پیچیده در کنج کاشانه نشسته. مگر قول حکماء
استماع نکردی که در سفر ترقی کلی روی نماید خواه از روی صورت، و خواه از روی
معنی. نبینی که ماه سبک رو در چهارده شب از منزل هلالی به درجه بدری رسد و پیاده

به سفرش منزل مرتبه فرزینی یابد ، بیت:

از سفرها شاه کی خسرو شود

بی سفرها ماه کی خسرو شود

[۱۷۵ الف] واگر کسی به گوشه مسکنی که دارد سر فرود آرد و از محنت آباد

۵ وطن قدم بیرون نهد از مشاهده عجایب بلاد محروم و از صحبت اکابر عبادی بهره ماند،

شعر:

چو شاهباز به جولان در آی و سیری کن

چو جغد چند توان بود در پس دیوار

و در اخبار حکما وارد شده که شمشیر تا از غلاف بیرون نیاید در معرکه

۱۰ مردان سرخ روی نگرند ، و قلم تا در طریق سیر از سر قدم نسازد نقش عبارات زیبا

بر صفحه وجود ظهور نیابد . آسمان که در سفرست از همه بالا تراست و زمین که

همواره در سکونست پایمال و لگد کوب هر عالی و دونست ، **قطعه :**

به جرم خاک و به گردون نگاه باید کرد

که این کجاست ز آرام و آن کجا ز سفر

سفر مربی مرد است و آستانه جاه

۱۵

سفر خزانه مال است و اوستاد هنر

درخت اگر متحرک شدی ز جای به جای

نه جور اره کشیدی و نی جفای تبر

مرا دوستی بود خوش منظر و خندان روی که در دبستان خرد بسی تجربه

۲۰ کسب نموده و در گلهستان جهان انواع گل مراد و حرمان چیده و در باغ روزگار

بسیار میوه تلخ و شیرین چشیده و مراحل بحر به فکر و اندیشه پیموده و منازل

بر واقالیم شرق و غرب به قدم سعی طی کرده ، بیت:

سفر کرده در بحر و بر سالها

[۱۷۵ ب] شده مطلع بر همه حالها

به نزد او رفته ما فی الضمیر خود در طبق عرض نهادم . بعد از تأمل بسیار زبان بیان بر گشاد و جواهر سخن نثار انجمن ساخته گفت مرد خردمند باید که عز اقامت را بذل غربت بدل نکند و لذت را به سودای نسیه از کف ندهد، شعر:

اندر سفر مشقت و ذل و ملالت است .

۵ گرهست خوشدلی و فرح در اقامت است

در سفر ارتکاب مشقت بسیار می باید کرد و از راحت و فراغت و لذت به کلی دست داشته دل به مجاهده و ریاضت می باید نهاد . مردم دیده از آن بر سر آمده که از خانه قدم بیرون نهاده و قطرات اشک از آن پایمال شده که در گوشه کاشانه خود قرار نگرفته و عزیززی که در دادن سرگردانی غربت افتاده بود چه نیکو فرموده،

بیت:

بس که کردم گریه اشک چشمم از ابرو گذشت

آب این سرچشمه طغیان کرده برپل می زند

و بر من روشن و مبرهن است که تو تعب سفر نکشیده ای و محنت غربت ندیده ای و نکته الغریبه کربة بگوش جانم نرسیده و تندباد الغریبه خرقة برگلشن دلت نوزیده، سفر درختیست که جز بار فراق دوستان میوه نیارد و غربت ابریست که جز باران مذلت قطره ای نیارد، شعر:

نماز شام غریبان غریب بیچاره

نشسته بر سر راهی دلی به صدپاره

گفتم که اگر چه رنج سفر جانفرساست اما تفرج [۱۷۶ الف] بلدان و مشاهده غرایب جهان راحت افزا، و چون طبیعت با کلفت سفر خو گرفت زیاده از آن متألم نمی شود و نفس به سبب مشغولی اعجوبه های ولایات و منافع بی شمار چندان تأثر نمی یابد، شعر:

در غربت اگر خار جفا هست چه غم

زین خار گل مراد روید هر دم

گفت ای رفیق موافق، تفرج اطراف عالم و تماشای ریاض ارم با یاران همدم
و دوستان محرم خوش بود و چون کسی از سعادت دیدار دوستان محروم شد پیداست
که درد او به آن تفرج چه مقدار درمان پذیرد و رنج او را ازین مشاهده چه مایه
شفا پدید آید و من می دانم که درد فراق یاران و رنج هجران دوستداران صعبترین
۵ همه رنجها است، شعر:

فراق دوستان دیدن نشانی باشد از دوزخ

معاذالله غلط کردم که دوزخ زان نشان باشد

حالا بحمدالله مناصب و اعتبار هست و منافع بسیار، پای فراغت در دامن قناعت

کش و گریبان هوس به دست هوا باز مده، نظم:

بگیر دامن جمعیتی و فارغ باش

۱۰

که سنك تفرقه دوران در آستین دارد

گفتم توقع دارم که من بعد دفتر مشقت سفر بر من نخوانی که شعله محنت

سفر مرد را پخته سازد و هیچ خام طمع سایه پرور مر کب امید در میدان [۱۷۶ ب]

مراد ننازد، شعر:

هر کس که سفر کرد پسندیده شود

۱۵

وز عین کمال نور هر دیده شود

پاکیزه تر از آب نباشد چیزی

یکجا چو مقام کرد گنبدیده شود

از شنیدن این فصل روی درهم آورده گفت، بیت:

بسی به کام دل دشمنان بود آن کس

۲۰

که نشنود سخن دوستان نیک اندیش

مرد دانشمند آن است که گوشه قناعت از دست ندهد و به مال و منال دنیا

فریفته نشود که ظرف حرص جز به خاک هوس پر نگردد و دیده آرزو جز به وزن

فنا و رشته اجل دوخته نشود، نظم:

قناعت توانگر کند مرد را

خبر کن حریص جهانگرد را

خدا را ندانست و طاعت نکرد

که بر بخت و روزی قناعت نکرد

- ۵ کمترین را نه چنان سودای سفر هند در سرافتاده بود که داروی نصیحت او را سود داشتی، چنانکه بزرگان فرموده اند - بیت:
نصیحت همه عالم چو باد در قفس است

به پیش مردم نادان چو آب در غربال

سخن به این مقام به آخر رسید و من به دستور به مهمات خود اشتغال داشته

- ۱۰ و به مناصب بی اعتبار دل خوش می بودم، ناگاه هاتف غیبی ندای این معانی به گوش جانم رسانید که ای غافل مگر فراموش نموده ای که چند وقت قبل ازین در دارالسلطنه اصفهان بهشت بنیان روزی اندوهناک نشسته با خود [۱۷۷ الف] اندیشه ها می کردی و توسن فکر به هر طرف می دوانیدی و می گفتی، شعر:
چندان که سراپای مهم می نگرم

- ۱۵ پرگار صفت زعجز سرگشته ترم

تا وقتی که سیمرغ زرین جناح آفتاب عزم آشیانه مغرب کرده غراب شب سیاه چهره بال ظلمت بر اطراف عالم گسترده، مثنوی:
روز چو در پرده بپوشید راز

راز برون داد شب پرده ساز

- ۲۰ صوفی خورشید به خلوت نشست

کرد فلک سبحة پروین به دست

غافلانه سر بر بالین آسایش نهاده خیل خواب بر پیشگاه عرصه دماغت

مستولی شد، نقشبند جهان چنان نمود که شخصی نورانی سیمای صلاح در جبین او پیدا و علامت کرامت در ناصیه او هویدا کتابی در دست حاضر شد، از وی پرسیدی

که چه خبر در دست داری؟ در جواب گفت اراده استخاره کردن داری؟ گفتم بلی. فرمود می خواهی که به سفر هندوستان روی؟ گفتم آری. به دستوری که استخاره کنند کتاب را گشود. در صفحهٔ یمین در سطر اول بیتی خواند که مضمونش این بود که هر گاه تو به هندوستان روی مانند فلان شخص در مسند عزوجاه قرار یافته

۵ به درجهٔ عالی ترقی خواهی نمود، بیت:

بهار دل، سفر باشد که از وی

خلایق را گل مقصود بشکفت

سفر کن تا مراد خویش یابی

که «فامشوافی منا کبها» خدا گفت

۱۰ لاجرم عزم جزم کردم و آیهٔ کریمهٔ «و افوض امری الی الله» بر زبان آورده [۱۷۷ ب] در تهیهٔ سفر خیر اثر هند اشتغال نمودم. دوستی مشفق که نهال مصاحبت و خیر خواهی در فضای سینه نشانیده چشم دلش به کحل الجواهر صدق روشن گشته و غبار غرض پیرامن دیدهٔ عرض او ننشسته بود از این حال اطلاع یافت. یادیده گریان و سرشک بی تابی بر روی روان به منزل من تشریف داد و گفت، بیت:

۱۵ دردیست بردلم که گر از پیش آب چشم

بردارم آستین بدود تا به دامنم

این چه فکر است که کرده‌ای و چه اراده است که نموده‌ای. مگر این سخن به گوش دل تو نرسیده که سفر دریاییست آدمی خوار و ازدهاییست مردم ربای، شعر:

سفر این جهان همین سفر است

۲۰ زین سبب صورت سفر سقر است

بیشتر مردمان که سفر اختیار می کنند به جهت تهیهٔ اسباب معاش می توانند بود یا به واسطهٔ آنکه در وطن بودن ایشان تعذری دارد. والحمدلله ترا هیچ کدام ازین دو واقع نیست. منت خدای را که گوشهٔ فراغتی داری و چند منصب و بواسطهٔ آن اوقات تو می گذرد و اعتبار تمام داری و بواسطهٔ خلق و مهربانی که بامردمان

شعار خود ساخته‌ای همگی از تو راضی و شا کر و صحبت ترا طلب کارند [۱۷۸ الف]
و با وجود اینها تعب سفر اختیار نمودن و راحت اقامت را ترك فرمودن از طریق
خرد دور می‌نماید و دیر نیست که گفته‌اند، مصراع:

روز نیک از دست دادن نیست کار عاقلان.

- گفتم آنچه فرمودی از روی مهربانی و شفقت است. اما هر چند فکر می‌
کنم این مناصب فراخور حال من نیست و در ضمیر من چیزهایی می‌گذرد که
عبارت از آن قاصر است، بیت:

ز آب خرد^۱ ماهی خرد^۲ خیزد

نهنگ آن به که با دریا ستیزد

- حالا مصلحت در آن دیده‌ام که دوسه روزی در اطراف جهان بگردم، شاید که
به برکت حرکت غبار غم از صفحه دلم زدوده شود. چون خاطر به غرایب و
عجایب امصار و اقطار مشتغل شود ممکن که صورت فرح در آینه ضمیر پدید آید،
چنانچه گفته‌اند، بیت:

تا برده رنج گنج میسر نمی‌شود

- مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

و دیگری فرموده، شعر:

کسی به گردن مقصود دست حلقه کند

که پیش تیر بلاها سپر تواند شد

- بعد از استماع این سخنان در تأمل افتاده به دریای اندیشه مستغرق گردید
و اطراف و جوانب این سخن را [۱۷۸ ب] بقدم فکر پیمود و غبار این اندیشه را
بر محك تأمل تجرب به نموده گفت که آنچه من می‌گویم از مقام قناعت است و آنچه
تومی گوئی از مرتبه حرص. حریص همیشه محروم باشد و تا کسی قناعت نکند
آسایش نیابد و چون تو شکر نعمت نمی‌گذاری^۳ و قدر دولت فراغت نمی‌دانی

۱ و ۲ - اصل: خورد

۳ - اصل: نمی‌گذاری

ترسم که آزار تمام یابی و پشیمان شوی و آنگه پشیمانی سود ندارد . چنانچه
بزرگان اشاره بدان فرموده‌اند ، بیت :

قناعت کن ای نفس با اندکی

که از حرص خواری رسد بی‌شکی

ندانست قارون نعمت پرست

که گنج قناعت به گنج اندر است

کند مرد را نفس اماره خوار

اگر هوشمندی عزیزش بدار

و مرا همیشه اعجاب تو و مغرور بودن به‌رای خود و مفتون گشتن به جاه

این دنیای فریبنده که چون عشوه سراب نمایشی دارد معلوم بود و لیکن در اظهار

آن با تو تأملی می‌کردم مگر انتباهی یابی و از خواب غرور و غفلت مستی شراب

پندار و جهالت بیدار و هشیار گردی و چون از حد در گذرانیدی و هر نفس در

بادیه ضلالت و هاویه غوایت سرگردان تر می‌شوی و من از روی مصادقت در نصیحت

تقصیر نکردم و این سخنان گفتم [۱۷۹ الف] و با آنکه می‌دانم ، نظم:

با هر که راست گفتم فی الحال خصم من شد

خاموشی از همه به چون حق نمی‌توان گفت

باری تو خود با خود اندیشه کن و شتاب درین امر مکن که شتاب کردن

درین کار از طریق خرد دور می‌نماید و تعجیل نمودن با حزم و عاقبت اندیشی

راست نمی‌آید ، شعر:

مکن در مهمی که داری شتاب

ز راه تأنسی عنان بر متاب

که نا کرده را می‌توان کرد زود

چو شد کرده آنگه ندامت چه سود

دری نخست متوجه اردوی معلی شو ، اگر موافق مطلب تو روی نماید

فهو المطلوب والا بدانچه صلاح دانی همت گمار چون این اشاره را موافق رأی خود یافتیم بتوکل توسل جسته مصالح خود به حضرت معبود تفویض کردم و در شب هفدهم شهر رجب المرجب سنه احدى و ثمانین و الف هجریه از بلده یزد به جانب دارالسلطنه اصفهان روانه گردیده بعد از ورود بدان خطه شریفه به منزل امر او ارکان دولت تردد آغاز کردم و آنچه دست بدان رسید به رسم ارمغان و تکلف داده به وساطت مقربان بارگاه سلطنت عریضه و پیشکش این ضعیف [۱۷۹ ب] بنظر انور خاقان کامیاب اشرف اقدس اعلى رسید. چون قلم تقدیر بر لوح قضا ثبت یافته بود که این سرگشته وادی حیرت در بلاد غربت گرفتار گردد موافق دلخواه صورت نیافت ،
مصراع :

با قضا کارزار نتوان کرد

۱۰ و بنا بر آنکه قضاء الهی نزول یافته بود نه دیده بصیرت را روشنی ماند و نه سخنان دوستان و ناصحان نفع رسانید ، شعر:

به سر پنجه دست قضا بر مپیچ

که دست تو قدرت ندارد به هیچ

۱۱ و این غافل همچون نادانان خیال پرست بر مر کب تمنی و هوس نشسته و مانند خیال پرستان نادان در عرصه آرزو به جولان در آورده متوجه بلاد هندوستان شد ، مصراع:

به آرزوی هوس ره نمی توان پیمود

و از راه غیر معهود منازل و مراحل می پیمود . در حوالی ده علی و اردکان که رسید ناگاه فراش سبک سیر باد سایه بان ابر در فضای هوا بر افراشت و جهان آرمیده را به خروش رعد دل آشوب و نهیب برق سینه سوز نمودار غوغای قیامت ساخت . آتش صاعقه از یک جانب جگر لاله می سوخت و پیکان لاله از طرف دیگر دیده نرگس بیدار بر هدف زمین می دوخت ، بیت:

سینه کوه از سنان برق می شد چاک چاک

وز صدای رعد می لرزید بر خود جسم خاک

[۱۸۰ الف] در چنین وقت پناهی که از نیر باران سحاب ایمن گسردد نبود و گوشه‌ای که از صدمت ز مهریر محفوظ ماند میسر نمی شد و هر ساعت آسیب‌زاله و باران بیشتر و هر لحظه نهیب صاعقه و برق زیاده می گشت ، شعر:

شب تاریک و هول رعد و بارانی به این تندی

کجا پروای ما دارند سر مستان محفلها

چون دو روز و شبان به این تعب گذرانید روز سیوم که آفتاب جهان آرا
عالم تیره را بلمعه جمال نورانی درخشان گردانید ، شعر:

بروی تازه مهر عالم افروز

برون آورد سراز غرقه روز

۱۰ باز بر مرکب جهل و غرور سوار شده روی به راه آورد و در حوالی رودخانه شیرین
که يك منزلی بهبهان است به جهت آسایش منزل ساخت .

هر که در این راه کند خوابگاه

یا سرش از دست رود یا کلاه

شب هنگامی که دماغ گیتی از غلبه ماده سودا به هم بر آمد و چشم زمانه را

۱۵ سفیدی به سیاهی آمیخته چون دیده رمد کشیده تاریک بماند جمعی از قاطعان
طریق طریقه مذموم خود را از دست نگذاشته تاخت آوردند . از هجوم آن فرقه

شوم سپاه خواب که بر پیشگاه دماغ مستولی گردیده بود روی به فرار نهاد . این بیدل
دل از جای نبرد [۱۸۰ ب] و تفنگ آتش خوی دور بین بر سر چنگ گرفته رفقا

را مخبر ساخت و تا بامداد که دزد شب با لباس ظلمانی از سرچشمه خورشید
نورانی گریخت با آن قوم در مقام ستیز و آویز بود . چون خیانت شب سیاه روی

۲۰ بر عالمیان مانند روز روشن گشت در حفظ ملك قدیر روی به راه آورد و بعد از
آنکه به تنگ سیاه رسید به جهت تاریکی هندوی شب تیره رای رحل اقامت گسترده

سر بر بالین استراحت نهاد و از مستی خواب بی خود افتاد ، شیری شرزه که اسد در
آسمان از هیبت او گام نتوانستی نهاد و شور در فضای سپهر از نهیب پنجه او دم

نیارستی زد ، شعر:

همی آمد خروشان و ستیزان

هژبر چرخ از سهمش گریزان

- رفقا از مشاهده آن جامه صبر و شکیبائی دریده روی به وادی فرار گذاشتند و آن سبوع به بالین این خفته خواب غفلت آمده ساعتی توقف نمود و به سر پنبجه بیداد زمین را شکافتن گرفت ، و چون این بی خبر را کلب حضرت اسدالله الغالب یافت بی رسانیدن آسیب و آزار روی به جنگل و بیسه گذاشت . [۱۸۱ الف] بعد از رفتن شیر این خفته از خواب غفلت در آمد و از انهای رفقا بر قضیه مطلع شده روانه مقصد گردید و به تاریخ ششم شهر رمضان به حویزه رسیده قصد اقامت نمود که بقیه شهر صوم را در آن شهر گذرانیده روانه گردد . حاکم آن محل از حال این ضعیف آگاه گشته از روی توجه تکلیف مجالست و مصاحبت نمود . چون چند روز برین گذشت به دغدغه آنکه مبادا پرتو شعور او بر خصوصیات اوضاع و احوال حقیر تابد تسبییری که به پای مردی او راه بادیه توان پیمود طلب داشته به تاریخ پانزدهم شهر مذکور به اراده رفتن بصره متو کلا علی الله قدم در وادی پر خوف و بیم گذاشت و از اعراب فتنه انگیز بادیه که مریخ خنجر گذار از خدنگ سینه شکاف ایشان بر حذر بودی و سماک نیزه دار از هول تیغ و سنانشان سپر ترس در روی کشیدی ، شعر:

چو چشم دلبران پر کین و خونریز

به قصد خون مردم تیغها تیز

- ۲۰ ناندیشید و در روز بیستم همان شهر به شهر بصره رسید .

گفتار در بیان رفتن به جانب عتبات عالیات عرش درجات و رفتن آن روضات مقدسات به جاروب مزگان اخلاص و ذکر بعضی از وقایع که در آن سفر خیر اثر روی داد و مراجعت به بصره و روانه شدن به جانب هندوستان به تقدیر قادر کن فیکون

بر پیشگاه ضمیر منیر ارباب توفیق روشن است که هر بنده ضعیف که از برای

رضای [۱۸۱ ب] خدای بی همتا سبحانه و تعالی هرات مهاجرت اوطان بر حلاوت
مواصلت احبا و اخلاف اختیار کرده مرتکب اخطار اسفار گردد و در راه نیکو -
بندگی در گاه الدجل و علا تلخی تعب و مشقت غربت را به کام همت شیرین ساخته
در موافقت هول و خطر از بیم جان و خوف سر ناندیشد هر آینه غنایم از عظیم
۵ فتوحات دنیوی و کرایم مدخرات مثنوبات اخروی فایز گردد، شعر:

هر کو به گام صدق درین ره روان شود

بر منتهای همت خود کامران شود

به تخصیص که قبله نیت از صفاء طویت التجا بردن به آستانه قدس منزلت
و عتبه کعبه مرتبت شاه اولیا و پناه اصفیا امام المشارق و المغرب مظهر العجایب
۱۰ و مظهر الغرایب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه التحیه و الرضوان باشد و به
اقدام نیاز طواف آن روضه عرش مطاف به جای آورد و در آن حریم واجب الاعزاز
که کعبه اهل راز و سجده گاه از باب نیاز است زوی اخلاص بر زمین سوده مرادات
دارین از حضرت و اهب العطایا مسألت نماید و چون بناء علی هذا ذره ای از توفیقات
ربانی شامل حال این خاک راه گردیده بود به تاریخ دهم شهر شوال سنه احدی و ثمانین
۱۵ و الف [۱۸۲ الف] احرام زیارت کعبه دین و دنیا عنی روضه مطهره سلطان سریر ولایت
و امامت بسته زبان به ادای این مقال گشاد، نظم:

امید طواف حرم کوی تو افکند

در وادی غم طایفه بی سر و پارا

لبیک زنان بر عرفات سر کویت

صد قافله جان منتظر آواز در را

۲۰ واز شهر بصره ، مصراع :

دل به دریا کرد و در کشتی نشست

نظم:

چون آن کشتی ز ساحل بادبان شد

به روی آب همچون بط روان شد

وبعد از هجده روز از شط فرات ، شعر :

به نزدیک ساحل چون رسیدم

ز دریا رخت بر هامون کشیدم

و از آن منزل که چهار فرسخی نجف اشرف بود سر قدم ساخته از روی شوق به آستان

ملایک آشیان ، مصراع :

وصی پادشاه تخت لولاک

شتافت وهاتف غیبی ندای این معانی بگوش هوش این خاکسار می رسانید. مثنوی :

این چه زمین است که عرش برین

رشک برد با همه رفعت برین

۱۰ تافتہ انوار الہی برو

فیض ازل نامتناهی درو

تازه گلی رسته ز باغ خلیل

روشن ازو چشم و چراغ خلیل

واسطه فیض وجود همه

۱۵ رابطه بود و نبود همه

شیر خدا ، بحر سخا ، کان جود

قطب زمان ، اختر برج کبود

بحر سخا ، کان وفا و کرم

۲۰ سایه ده طوبی و باغ ارم

مشهد مولا است نظر باز کن

بال به هم برزن و پرواز کن

جای سرست این که تو پا می نهی

پای ندانی که کجا می نهی

و بعد از وصول به آن مشهد عطر سا روی نیاز بر آن خاک پاک سود و در
جمعه‌ای از جمعات که به زیارت مسجد کوفه رفت به خدمت عالم فاضل متقی شیخ محمد
ابن عبدعلی النجفی المحاویلی که ذات ملکی صفاتش جامع اصناف فضایل و کمالات،
بیت:

ملك سیرتی صورتش ز آب و گل

پر از هوش مغز و پر از رای دل

[۱۸۲ب] رسید و از زبان گوهر افشانش که مفاتیح خزاین فضایل و کرامات
است حدیثی استماع نمود . خلاصه مضمون آنکه در هر شب چهارشنبه، شعر:

امام زمان مهدی منتظر

که گفتی پیمبر به حالش خبر

اعنی حضرت قائم آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم مسجد سهله را که در ارض
کوفه است به عز قدوم شریف رشک روضه جنان می سازند این ضعیف استدعای
موافقت از خدام مشار الیه نمود که شبی در آن مکان شریف به روز آورد و به وظایف
طاعات و عبادات قیام نماید . التماس به اجابت مقرون گشته به اتفاق جمعی از
علما و صلحا در لیلۃ الاربعاء عشرين شهر ذی قعدة الحرام به آن مکان متبرک رفته
به وظائف طاعات پرداختیم . در آن شب امری غریب روی نمود و آن عالم به خط
شریف آنچه واقع گردیده در صفحه‌ای مرقوم ساخته و صورت آن این است که تثبیت
می گردد، وهی هذا :

فی سنة احدى و ثمانین بعد الالف لیلة عشرين من ذی القعدة

كانت الاربعاء مضيئنا مع جماعة من المؤمنين الاخيار و معنا ميرزا محمد

مفید بن میرزا محمود الی مسجد السهله و بتنافيه فلما مضی شطر من

اللیل اخذنا النعاس فتمنا فسیحان [۱۸۳ الف] من لاینام فرایت فی الطیف

اننا باجمعنا منتشرون فی صحن المسجد طرف الزاوية الشرقية التي هی

- مقام الخضر عليه السلام و كاننا ندور على شيء ضاع منا و نمشي في طلبه
و نحن ننظر الى الارض و كنت اقرب الجماعة الى باب المسجد فبينما
نحن على هذه الحالة و اذا برجل عظيم الخلقة عريض الوجه طويل القامة
اخضر اللون و لحيته فيها بعض الشيب داخل المسجد فلما رايته اخذتني
قشعريرة و ظلت متفكرا ان هذا الشخص من هو الذي ليس له شبيه و
هو بمشي و ينظر الى الارض فلما صار قريبا مني قال لي يا فلان على
اي شيء تدورون ضاع لكم شيء اولكم حاجة فاذا اردتم تناولون ما
تطلبون انت و اصحابك فأكثرنا من قراءة هذا الدعاء الذي اوله «انت الله
الذي لا اله الا انت مبدى الخلق و معيدهم الخ» تقضى حوائجكم و تناولون
ما تطلبون و مضى الى داخل المسجد و نا [م] [۱۸۳ب] انظر اليه حتى
وصل الى وسط المسجد و وقف في محراب الامام جعفر الصادق ع يصلى
فالتفت الى صحابي و حكيت لهم الحكاية و قلت نهم امضوا نسأله من
هو فاتينا فلم نره فلما تنبهت من المنام اخبرت اصحابي برؤياي و اكثرنا
من قراءة الدعاء المذكور و نسأل الله القبول منا و من جميع المؤمنين
[و] المؤمنات انه على كل شيء قدير و الدعاء هذا: «بسم الله الرحمن الرحيم
و به نستعين انت الله الذي لا اله الا انت مبدى الخلق و معيدهم و انت الله
الذي لا اله الا انت القابض و الباسط و انت الله لا اله الا انت مدبر الامور و
باعث من في القبور و انت الله لا اله الا انت وارث الارض و من عليها اسئلك
باسمك الذي اذا دعيت به اجبت و اذا سئلت به اعطيت و اسئلك بحق
محمد و اهل بيته و بحقهم الذي اوجبته على نفسك ان تصلى على محمد
و آل محمد و ان تقضى لي حاجتي الساعة [۱۸۴الف] الساعة يا سيداه
يا مولاه يا غياثاه اسئلك بكل اسم سميت به نفسك و استأثرت به في علم
الغيب عندك ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تعجل خلاصنا من
هذا السدة يا مقلب القلوب و الابصار يا سميع الدعاء انك على كل شيء